

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۲۷ به تاریخ ۹۹/۱۰/۲۳

ساحت قدسی امام در پرتو روایات نوادر توحید کتاب شریف کافی - امام تجلی رضای الهی و وجه خدا

تبیین ساحت قدسی حجت الهی با حقیقت وحی و روح

بحث در روایت هشام بن حکم بود که بیان کرده است: «غَيْرَ مُشَارِكِينَ لِلنَّاسِ عَلَى مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِي الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِمْ»^۱ عرض شد که روشن است که سفرائی از جانب خدا باید باشند که دو ساحت داشته باشند. یک ساحت، ساحتی است که با ما مشترک هستند؛ که بنظر همان چیزی است که در آیات و روایات با عنوان «بشر بودن» حجج الهی بحث شده است. و یک ساحت هم امر غیر مشترک با ماست که عمده، حقیقت «وحی» است. در آیه شریفه فرمود: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ»^۲ این همان حقیقتی است که نقطه اتصال حضرات به خداوند متعال و اتصال ما به عوالم خواهد بود.

در مورد حقیقت وحی اقسامی ذکر شده است. در سوره مبارکه شوری فرمود: «وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ»^۳ در این آیه شریفه سه قسم تکلم با خداوند متعال اشاره شده است. «وحی» «وراء حجاب» «ارسال رسول» البته گاهی هم به هر سه قسم، وحی گفته شده است. در آیه فرموده اگر کسی لباس بشر پوشید، ارتباط او با خداوند متعال از این طرق است.

در توضیح این اقسام وحی، اختلاف بین مفسرین هست. عده ای فرمودند تعبیر «وحی» در ابتدای آیه به معنی وحی عامی است که به مثل جناب مادر موسی علیه السلام داده شده است؛ فرمود: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ»^۴ اما تعبیر به «وراء حجاب» مانند آنجا که از ورای شجره با جناب موسی تکلم شده است؛ فرمود: «فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ

^۱ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۶۸

^۲ - سوره مبارکه کهف آیه ۱۱۰

^۳ - سوره مبارکه شوری آیه ۵۱

^۴ - سوره مبارکه قصص آیه ۷

شاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ»^۵ اما تعبیر به «ارسال رسول» آن است که مثل جناب جبرئیل این وحی را می آورد که این اشرف درجات وحی است. لذا در آیات دیگر قرآن بیان شده است که وحی رسولان با یک مراقبتی از ملائکه نازل می شود که دست شیاطین به این وحی نرسد.^۶

اما یک احتمال دیگری هم در آیه شریفه هست که «وحی» که در صدر آیه شریفه سوره شوری هست، مقصود آن وحی عامی که به مادر جناب موسی شده نیست، و اصلاً به یک معنی آن وحی، تکلم خدا نبوده است، بلکه از جنس الهامات بوده است و این آیه در مقام تبیین مقام تکلم با انبیاء است. لذا «وحی» در ابتدای آیه حقیقتی حتی بالاتر از ارتباط، از طریق جناب جبرئیل با رسول خداست. در این ارتباط دیگر واسطه و حجابی نیست و تکلیف مستقیم با رسول است. در بعض روایات ما به این اشاره شده است که بعضی از وحیی که به رسول مکرم اسلام شده است از این جنس بوده است و حال خاصی برای حضرت هم ایجاد می شده است که در بعض روایات تعبیر به «غیبوت» شده است.

شاهد این معنای دوم آیه بعد همین سوره مبارکه شوری است که فرموده: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» یعنی همان وحی در آیه قبل که قسیم بقیه اقسام بوده است را در آیه بعد به نبی اکرم نسبت می دهد و بیان می کند، همین حقیقت به شما داده شده است که کتاب و ایمان به شما داده شده است. در این آیه از «روح» هم بحث شده است که کلمه روح در نزد حضرت قرار می گیرد و بحث وساطت جناب جبرئیل نیست. تمام حقیقت کتاب به همین روح در نزد حضرت واقع می شود و با همین حقیقت ایمان در نزد حضرت است. و همین سبب قرار گرفتن کلمه نور هم در نزد حضرت می شود. در روایات مفصلی اشاره شده است که سرمنشأ اصلی علم امام همین کلمه روح است.^۷ همین روح است که همه حقایق را منتقل می کند و بعد از رسول هم در نزد امام است.

۵ - سوره مبارکه قصص آیه ۳۰

۶ - اشاره به آیات شریفه: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَى مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا» سوره مبارکه جن آیه ۲۶

۷ - در موثقه ابو حمزه ثمالی فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِلْمِ أَمْ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالَمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَأُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَكْثَمُ مِنْ ذَلِكَ وَأَوْجَبُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ثُمَّ قَالَ أَيْ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ أَمْ يَقْرَأُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَذْهَبُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّذِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عِلْمٌ بِهَا الْعِلْمُ وَالْفَهْمُ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عِلْمُهُ الْفَهْمُ» الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۲۷۴

لذا بنظر می رسد که این «وحی» که در آیه شریفه است بالاترین درجه از وحی باشد که در اختیار بعضی انبیاء قرار گرفته است و حتماً در نزد نبی اکرم بوده است. هرچند بعضی وحی که به حضرت می شده است از جنس ارسال رسول و آمدن جناب جبرئیل هم بوده است. و همین درجات وحی هم هست که درجات انبیاء را متفاوت خواهد کرد. ولی خلاصه عرض ما این بود که اصل تفاوت حجج با بقیه مخلوقات در همین حقیقت وحی است که سبب اتصال او به خدا و به تبع راه ارتباط ما با خدا خواهد بود.

مقتضیات دریافت وحی تمایز دیگر حجج الهی

نکته دیگر اینکه این بشری است که وحی به او داده می شود، از طرف دیگر یک مقتضیات و مقدماتی در سیر او باید باشد که او حامل این وحی شود. این هم در واقع نقطه تمایز دیگری از حجت الهی با بقیه مخلوقات است. بشری که قرار است این حقیقت وحی و کلمه روح به او منتقل شود باید مختصات و سیر خاصی در عوالم و این عالم داشته باشد.

لذا بحث مهم دیگری که اینجا مطرح می شود همین ظرفیت حجت الهی است که او را حامل وحی کرده است. در روایات ما مفصلاً به این بحث پرداخته شده است که حجت الهی چه ویژگی هایی باید داشته باشد تا در این مقام واقع شود که بتواند حامل این حقیقت شود. مثلاً در روایات به بحث مراتب خلقت آنها و نزول آنها به این عالم؛ به بحث ارواحی که در نزد آنها هست؛ به بحث طینت و سرشت آنها؛ به بحث شکل انتقال آنها در اصلاب شامخه و ارحام مطهره و حفاظت خاصی که در این عوالم برای آنها بوده است؛ به بحث حفظه و ملائکه ای که مامور به مراقبت از آنها بعد از تولد بودند و مانند این معارف اشاره شده است. همه اینها به یک معنا فرق هایی است که حجج الهی با ما دارند که البته ما در این مقام بنا نداریم که مفصلاً به این اباحت بپردازیم و در لابلای کتاب الحجه این مباحث کم کم مطرح خواهد شد. ولی خلاصه اینکه امتیاز حجت و آن ساحت قدسی او، در حقیقت وحی و مقدمات و موخرات همین حقیقت است.

باید توجه کرد این کیفیت خلقت و ارتباط با حقیقت وحی و نیز سیری که خود حجت در این عالم خواهد داشت، از بحث های پیچیده معارف است. اینطور نیست که یک حقیقت نوری است که در عالم نازل شده است و مراتب خلقت را طی می کند و تجسد در قالب بشر پیدا می کند. و اینطور هم نیست که یک بشری عادی است که سیری پیدا می کند و بعد به یک کمالی می رسد و آن حقیقت وحی به او داده می شود. یعنی در عین اینکه این جسم یک جسم خاصی است که مراقبت و مراتبی را طی می کند، ولی هنوز هم واجد حقیقت وحی نیست. لکن در همه این مراحل این بشر یک ارتباطی کانه با این حقیقت قدسی باید داشته باشد و بی ارتباط نیست. به تعبیر دیگر همان حقیقت نور است که در عالم تنزل می کند، ولی این حضور یک آدابی دارد و این جسد و حتی بدن حجت الهی، یک امر عادی نیست.

تبیین کیفیت اتصال حجت با خداوند متعال

تا اینجا اشاره شد که حجت الهی یک شأن قدسی دارد که همان حقیقت وحی و اتصال او به خداست. باید توجه کرد که بسیاری از شئونی که حضرات دارند و در روایات توضیح داده شده است، از همین مسئله پرده برداری کرده است لذا تبیین این حقیقت هم در کل کتاب الحجه واقع می شود. هرچند بعض شئون حجج الهی، شأن اتصال آنها به خدا نیست بلکه شأن دستگیری و شفاعت آنها از امت است که روی دیگر وجود امام است. ولی بسیاری از روایات ما از همین حقیقت اتصال و ارتباط او با خدا بحث کرده است.

مرحوم کلینی در کتاب التوحید در باب «نوادِر»^۸ روایاتی را تجمیع کرده است که ارتباط خاصی از امام با خداوند را تبیین می کند. اینکه ایشان این روایات را در بحث توحید قرار داده است به همین خاطر است که به یک معنی معرفی خداست و امور خاصی که شبهه تجسیم و تشبیه دارد (مانند وجه و اسم و جنب داشتن خدا) را مطرح کرده است. و از طرف دیگر مسئله ارتباط خلق با خدا از طریق حجج الهی با همین روایات تبیین می شود. بدلیل اهمیت این روایات در بحث ما و تبیین مسئله ارتباط با خدا و کیفیت اتصال خود حجت الهی با خدا به این روایات اشاره ای خواهیم کرد.

تبیین وجه الهی در معتبره حارث و صفوان

در روایت اول باب در معتبره حارث بن مغیره فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ التَّعْمَانِ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ فَقَالَ مَا يَقُولُونَ فِيهِ قُلْتُ يَقُولُونَ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ قَالُوا قَوْلًا عَظِيمًا إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ» سند روایت در ظاهر ارسال دارد ولی قابل تصحیح است.^۹

اما از جهت دلالتی راوی سوال می کند که وجه الهی که در قرآن بیان شده است چه معنایی دارد؟ حضرت سوال می کنند عامه چه می گویند؟ راوی جواب می دهد که همین وجه عادی معنا می کنند. حضرت جواب می دهند که قول عظیمی و بهتان بزرگی را به خدا نسبت می دهند. مقصود از وجه الهی، آن وجهی است که برای مواجهه با خدا باید از آن طریق رفت. این یک وجه واقعی است که مواجهه با خدا را فراهم می کند، ولی این وجه حتماً جسمانی نیست.

^۸ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۳

^۹ - استاد یک مبنای کلی در مورد روایات کتاب شریف کافی دارند که اگر ضعف خاصی در روات نباشد روایت فی نفسه حجت است. در ضمن این روایت به سند دیگری در بصائر نقل شده است که واسطه بین سیف بن عمیره و حارث بن مغیره را ابابصیر معرفی کرده است. و شبیه همین روایت در توحید صدوق به همین سند متصل نقل شده است. در ضمن این مضمون در چندین روایت دیگر هم بیان شده است و شبیه ای در این مضمون نیست. راجع بصائر الدرجات، ج ۱، ص: ۶۵

در صحیحہ صفوان جمال کہ روایت بعدی همین باب است، فرموده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ وَكَذَلِكَ قَالَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» در این روایت هم باز سوال از همین آیه شریفه سوره مبارکه قصص است که وجه الهی چیست؟ حضرت فرمودند اگر کسی به سمت خدا بیاید درحالیکه اطاعت از نبی اکرم کرده باشد، این فرد به وجه الهی که نبی اکرم است، متمسک شده است.^{۱۰}

قبلاً این روایت را در مورد بحث بقاء توضیح دادیم و عرض کردیم که بعید نیست از این روایات بدست هم بیاید که کسی که در محیط وجه الهی که حضرات معصومین هستند قرار بگیرد، خود او و عملش هم بهره ای از بقاء پیدا می کند و به دار باقی پیوند می خورد و الا همه امکانات انسان در وادی دنیا قرار می گیرد و هلاک می شود. آنچه باقی است وجه الهی است و انسان با تبعیت از وجه الهی به او پیوند می خورد و او هم بهره ای از بقاء خواهد داشت. لذا مقصودمان در بحث سابق این نبود که ظاهر این روایت این باشد که ضمیر «هو» به عمل انسان برگشت کند بلکه به خود حضرت برگشت می کند ولی این قابل استظهار خواهد بود که عامل بقاء عمل و خود انسان هم همین تولی به وجه الهی است.

در ادامه روایت هم حضرت این نکته را بیان می کنند که «وَكَذَلِكَ قَالَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» یعنی چون اطاعت از رسول، اطاعت از خداست او وجه الهی شده است. وجه و مواجهه با خدا، مسیر بندگی و اطاعت ماست. برای اطاعت و مواجهه با خدا این مسیر قرار داده شده است لذا خود حضرت وجه الهی شده است. با اطاعت از او می شود به خدا رو کرد و به او توجه داشت.

تبیین رضا و سخط الهی با حجت الهی

روایت دیگری که در این باب نوادر توحید از اهمیت ویژه ای برخوردار است، معتبره حمزه بن بزیع است که فرموده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَمِّهِ حَمْزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَأْسَفُ كَأْسَفِنَا وَلَكِنَّهُ خَلَقَ أَوْلِيَاءَ لِنَفْسِهِ يَأْسِفُونَ وَيَرْضَوْنَ وَهُمْ مَخْلُوقُونَ مَرْبُوبُونَ فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ لَأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَالْأَدِلَاءَ عَلَيْهِ فَلِذَلِكَ صَارُوا كَذَلِكَ»

^{۱۰} - در نقل توحید مرحوم صدوق از این روایت بعد از رسول اکرم، ائمه هده معصومین هم اضافه شده است. فرمود: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ قَالَ مَنْ أَتَى اللَّهَ بِمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ طَاعَةِ مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَهُوَ الْوَجْهُ الَّذِي لَا يَهْلِكُ ثُمَّ قَرَأَ مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» التوحید، ص: ۱۴۹

این آیه شریفه سوره مبارکه زخرف که در مورد اسف و غضب الهی است در روایت مورد سوال واقع شده است که چه معنایی دارد. حضرت در جواب فرمودند خدا مانند ما اسف و غضب ندارد زیرا این سبب تغییر و حدث در او می شود. رضا و سخطی که سبب تغییر و تحولی در خداوند بشود معنایی ندارد. در ذیل حدیث فرموده: «وَلَوْ كَانَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ الْأَسْفُ وَالضَّجْرُ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَهُمَا وَانْشَأَهُمَا لَجَازَ لِقَائِلٍ هَذَا أَنْ يَقُولَ إِنَّ الْخَالِقَ يَبِيدُ يَوْمًا مَا لَأَنَّهُ إِذَا دَخَلَهُ الْغَضَبُ وَالضَّجْرُ دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ وَإِذَا دَخَلَهُ التَّغْيِيرُ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الْإِبَادَةُ» یعنی اگر واقعاً خدا در معرض این تغییر و تحولات باشد، راه اباده و نابودی در او باز می شود. خالق که یکروز خوشحال و روز دیگر در حال غصه است، یکروز هم نابود می شود. حال با توجه به این نکته چطور باید این اوصاف را در مورد خداوند توضیح دهیم؟ حضرت در جواب می فرمایند: خداوند متعال اولیائی دارد که مخلوق و مربوب او هستند و این رضا و سخط آنهاست که به خدا نسبت داده می شود. همه مسئله همین یک جمله است: «فَجَعَلَ رِضَاهُمْ رِضًا نَفْسِهِ وَ سَخَطَهُمْ سَخَطَ نَفْسِهِ» این جعل یک امر اعتباری نیست و الا می شد این جعل در مورد ما هم رخ دهد. این اعتبار محض نیست بلکه یک ارتباطی بین او و خدا باید باشد که رضای او رضای الهی قرار داده شده است.

باید توجه کرد که این معنا از رضا و سخط الهی را نباید بگوئیم مجاز است. این همه اوصاف و بیان در آیات قرآن، نسبت به خدا را بخواهیم مجازی معنا کنیم، حرف تمامی نیست. اینکه عده ای بروی روایات تباین خالق و مخلوق دست می گذارند و اینها را برجسته می کنند، تمام این معانی را مجازی می کنند. اینکه در آیات و روایات به «عین» و «ید» و «وجه» و «اسم» و مانند اینها برای خداوند تعبیر شده است، اینها یک معنای لطیف و دقیق و باطنی باید داشته باشد که نه می شود وجه داشتن خدا را مانند مخلوقات تصویر کرد و نه می شود بگوئیم اینها همه مجاز است. حتماً یک ارتباط خاصی بین حجت با خدای متعال هست که این رابطه بین آنها برقرار می شود. همین است که آنها را مجاری اراده خدا می کند؛ آنها را عین الله و ید الله و جنب الله و اسم الله می کند. آنها را مجرای رضا و سخط الهی می کند. زیارت آنها را زیارت خداوند قرار می دهد.

در ادامه، این تعلیل در روایت ذکر شده است: «لِأَنَّهُ جَعَلَهُمُ الدُّعَاءَ إِلَيْهِ وَالْأَدِلَّةَ عَلَيْهِ» اینکه رضای آنها رضای خداست ریشه در این مسئله دارد که آنها دلیل و داعی بر خداوند متعال هستند. این وجود مقدس وقتی کاری جز دعوت و دلالت به سمت خدا ندارد و هیچ دعوت دیگری در وجود آنها نیست، باید رضای آنها رضای خدا باشد. رضا و سخط آنها در مستوای همین دعوت و دلالت است. چیزی را مرضی می دارند که در مسیر دعوت است و از چیزی سخط و غضب دارند که مانع و صد از راه الهی می کند. رضا و غضب و تغییر احوال امام با ما فرق می کند.

در ادامه روایت حضرت فرمودند: «وَلَيْسَ أَنَّ ذَلِكَ يَصِلُ إِلَى اللَّهِ كَمَا يَصِلُ إِلَى خَلْقِهِ لَكِنْ هَذَا مَعْنَى مَا قَالَ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ قَالَ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْمُحَارَبَةِ وَ دَعَانِي إِلَيْهَا وَ قَالَ مَنْ يُطْعِمُ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ قَالَ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَكُلُّ هَذَا وَ شَبَّهَهُ عَلَى مَا ذَكَرْتُ لَكَ وَ هَكَذَا الرِّضَا وَ الْغَضَبُ وَ غَيْرُهُمَا مِنْ الْأَشْيَاءِ مِمَّا يُشَاكِلُ ذَلِكَ» یعنی این اوصاف و مشابهات آن به خدا نسبت داده نمی شود بلکه در نسبت با اولیاء الهی این اوصاف معنا می شود. لذا فرموده است اگر کسی به ولی من اهانت کند، در مقام محاربه با من قرار گرفته است. کسی که واقعاً نمی تواند با خدا محاربه داشته باشد، ولی جنگ با خدا، جنگ با ولی او خواهد بود.

در ابتدای معنا کردن این صفات برای خداوند باید حدود سلبی را بیان کرد تا کم از اجمال به تفصیل تبدیل شود. زود نباید بگوییم اینها معنای مجازی است و الا خدا ید و جنب و رضا و... ندارد. در عین اینکه خدا رضا و سخطی مثل ما ندارد ولی یک ارتباط خاصی با حجت الهی دارد که رضای او را رضای الهی می کند. یا در مورد بیعت آیه شریفه فرموده است وقتی با رسول بیعت کردند، دست شان به دست خدا خورده است و با خدا بیعت کرده اند. این معنا اعتباری نیست، در عین حال خدا دست مثل دست ما ندارد.

این همان نکته ای است که عرض شد که در روایات ما از یک ارتباطی بین حجت الهی و خداوند متعال حرف می زند که براحتی هم برای ما قابل کشف نیست ولی همین سبب می شود که اطاعت از او اطاعت خدا می شود و او سبیل و صراط و وجه و جنب و اسم الهی می شود. همین است که اتصال ما را با خدا فراهم می کند و راه محاجه خدا با ما را باز می کند. همین است که سبب می شود تقرب و ارتباط با خدا میسر می شود. حجت الهی یک شأن بسیار رفیعی باید داشته باشد که رضای او رضای خدا می شود. این نه مجاز است و نه تشبیه. اینکه در روایت حضرت فرمود «غیر مشارکین للناس فی شیء من احوالهم» به همین مسئله اشاره دارد که او با ما فرق می کند.

پس در توضیح این معنا در روایت باید دو حد سلبی را نگهداریم و سعی کنیم مرتب معنا را دقیق تر کنیم. در عین اینکه خدا رضایی مانند رضای ما ندارد و دچار تغییر و تحول نمی شود، در عین حال واقعا رضایی دارد و مجاز و کنایه و استعاره نیست بلکه رضای او در رضای حجت است. این همان جایی است که غموض بحث است. اینکه فرمود: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ»^{۱۱} نمی شود مکرر بروی مخلوق و عبد بودن حضرات تاکید شود ولی آن قسمتی که فرمود «لا فرق بینهم» تبیین نشود.

^{۱۱} - مصباح المتجهد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص: ۸۰۳

و باید توجه شود که این تبیین و یافتن این معرفت در واقع سیر در درجات و ایمان است که معرفت به امام را ایجاد می کند که در واقع همان معرفت الله است. برای این سیر هم صرفاً یک فعالیت ذهنی نیست بلکه نیاز به ایمان و تواضع و حضور در بالای معصوم خواهد داشت. به میزانی که انسان امتحانات را پس دهد، این معارف داده می شود و معرفت به حجج و خداوند متعال بدست می آید. والحمدلله...